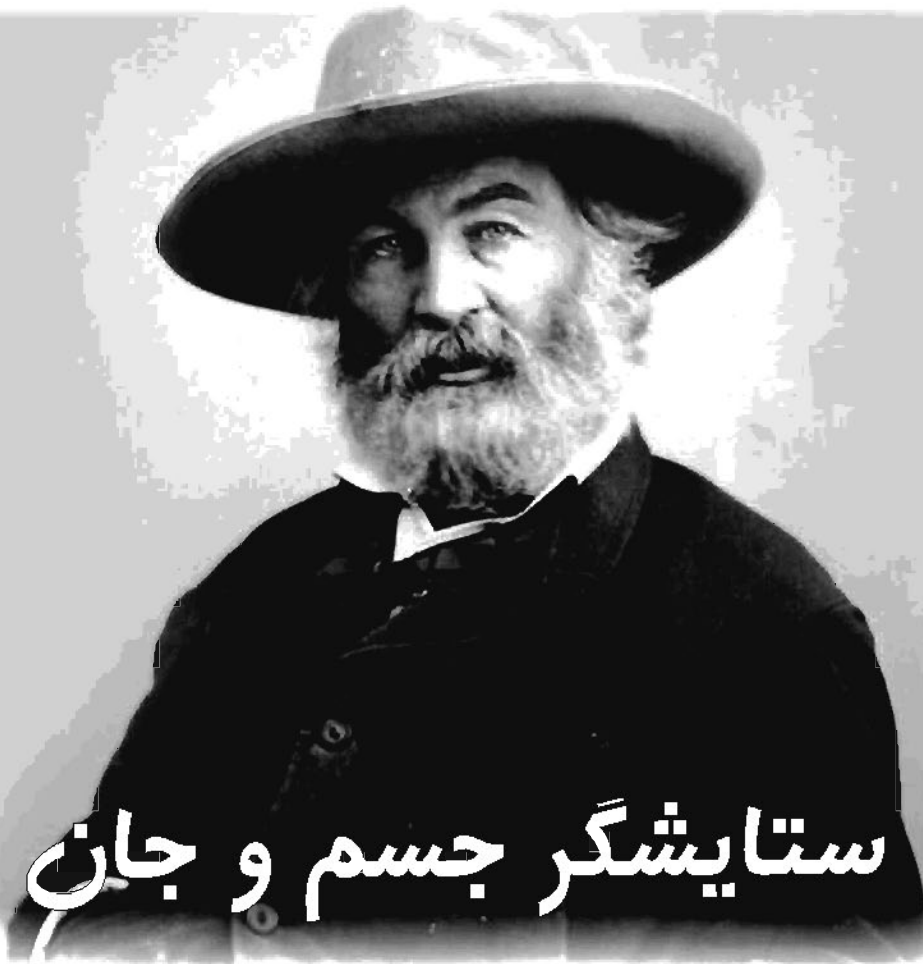


والث ویتمن

ستایشگر جسم و جان



حسن فیاد

آمریکای آزاد و دموکراتیک. امروزه، ویتمن را نه تنها یکی از شاعران بزرگ آمریکائی می‌خوانند بلکه شاعری جهانی است و اشعارش به زبان های گوناگون ترجمه شده است.

والث ویتمن در ۳۱ ماه مه ۱۸۱۹ در لانگ ایلند، نیویورک چشم به جهان گشود. او دومین کودک از نه فرزند والتر و لویزا ویتمن بود. ویتمن چندی در مدارس عمومی بروکلین به تحصیل پرداخت اما دیری نگذشت که تحصیل را رها کرد و مثل مارک تواین، بنجامین فرنکلین، و ویلیام دین هاوُلز در چاپخانه ای به کار پرداخت و کسب و کار چاپ و انتشار کتاب را آموخت و با هنر و ادبیات آشنا شد و به تدریج رموز نویسندگی، شاعری، و روزنامه نگاری را نیز فرا گرفت.

ویتمن در سال ۱۸۳۶ به لانگ ایلند بازگشت و معلمی پیشه کرد اما در سال ۱۸۴۱ به صورت تمام وقت به حرفه روزنامه نگاری روی آورد. در این ایام بود که برای اولین بار داستان های کوتاه و اشعار خود را

والث ویتمن یکی از شخصیت های بزرگ ادبیات قرن نوزدهم آمریکا بود که مانند پلی، دوران هائورن و تورورا به زمان مارک تواین و هنری جیمز پیوند داد.

ویتمن گرچه به رماتیسیم گرایش داشت اما دیری نگذشت که به گروه مُدرنیست‌ها پیوست و در زمینه فرم و محتوا در شعر به تجربه پرداخت. تاثیر عظیم و پُر نفوذ تجربه‌های شاعرانه وی در آثار شاعرانی مانند والیس استیونس، ویلیام کارلوس ویلیامز، ازرا پاونده، هارت کرین و نسل آلن گینسبرگ کاملاً محسوس و آشکار است.

ویتمن تهور، تضاد و تغییر را می‌ستود. صراحت و بی پردگی بیاتش در مورد مسائل جنسی، منتقدان، ادیبان و مردم عادی را به وحشت و اهامه انداخت. او شعری بنیادی خلق کرد که از وجدانی بنیادی مایه می‌گرفت. ویتمن ناسیونالیستی پُر شور و شوق بود و عقیده داشت که چاپ و انتشار نخستین مجموعه شعرش: « برگ های علف » نه در دوره ای جز نیمه دوم قرن نوزدهم امکان پذیر بود و نه در کشوری جز

انتشار داد. در سال ۱۸۴۶، ویتمن لاتگ ایلند را به قصد سردبیری روزنامه The Crescent ترک کرد و به نیویورک رفت و در اقامت کوتاه خود در این ایالت با واقعیت دردناک و شرم آور بردگی و بازار حراج برده‌ها آشنا شد به طوری که در شعر «نغمه تن مغناطیسی را می‌سرایم»، از این تجربه تلخ خود سخن به میان می‌آورد و برده داری را مخالف آزادی می‌داند و زشت می‌شمارد. اقامت ویتمن در نیویورک بیش از سه ماه طول نکشید و به نیویورک بازگشت تا روزنامه خود را به راه اندازد اما این کار هم عملی نشد. ویتمن از رشد سریع نیویورک و این که دائماً صد ها هزار نفر از گوشه و کنار جهان برای زندگی بهتر و به دست آوردن آزادی به آمریکا می‌کوچیدند، به حیرت افتاد و بر آن شد تا با سرودن شعرهایی متفاوت، احساس و شور و شوق خود را از دیدن چنین ترکیب شگفت‌انگیزی از مردم گوناگون و امیدهای آنها برای کسب آزادی، بیان کند.

ویتمن در این دوره همچنان به تهذیب و تکمیل سبک شاعرانه خود پرداخت و سرانجام نخستین مجموعه شعرش را موسوم به «برگ‌های علف» در سی و شش سالگی با هزینه خود چاپ و منتشر کرد؛ چون هیچ ناشری حاضر نبود شعرهای بسیار غریب و غیر متعارف او را چاپ و منتشر کند؛ شعرهایی که زیبایی طبیعت، انسان، آزادی، و این که بنی آدم اعضای یکدیگرند را می‌ستود و جسم و جان آدمی را به یکسان ستایش می‌کرد. او معتقد بود انسان می‌تواند در محدوده قوانین طبیعت به آزادی دست یابد و این آزادی برای جسم و جان را با دموکراسی، برای عشق را با دل و برای روح را با مذهب، تعمیم دهد و به دیگران منتقل کند.

ویتمن نسخه ای از کتاب خود، «برگ‌های علف» را به امرسون که یکی از طرفدارانش بود، فرستاد. امرسون پس از مطالعه آن به ویتمن نوشت: «در آغاز حرفه بزرگ زندگیست، بر تو درود می‌فرستیم.» چاپ دوم «برگ‌های علف» به اضافه بیش از بیست شعر جدید، در سال ۱۸۵۶ انتشار یافت. ویتمن، در طول زندگی خود، به تجدید نظر و افزودن شعرهای تازه بر مجموعه «برگ‌های علف» همچنان ادامه داد و چاپ‌های متعددی از آن را به بازار عرضه کرد.

ویتمن طی جنگ‌های داخلی آمریکا، در نیویورک و واشینگتن از هزاران سرباز زخم‌دیده و مجروح پرستاری کرد. در سال ۱۸۶۲ برای یافتن برادر خود، جورج، به ویرجینیا رفت و هرچند از یافتن جورج خوشحال شد اما از دیدن دست‌ها، پاها، بازو‌ها، و سرهای قطع شده از بدن سربازها که روی هم تل انبار شده بود، به رقت آمد و چنان متأثر شد که بعدها این اوضاع وحشت‌آور، خرابی‌ها و مصائب جنگ، دست‌مایه اشعاری درباره جنگ داخلی آمریکا و پدید آمدن مجموعه «ضربه‌های طبل» شد.

ویتمن پس از جنگ در واشینگتن اقامت کرد و در وزارت کشور به کار پرداخت اما زمانی که جیمس هارلان، وزیر جدید کشور، شعرهای کتاب «برگ‌های علف» را خواند، این کتاب را «ناشایسته» و «ضد اخلاق» نامید و ویتمن را به اتهام انتشار چنین کتابی از شغل خود معزول کرد. ویلیام داگلاس آگاتور روزنامه نگار و دوست ویتمن، جزوه ای در پنجاه صفحه انتشار داد و در آن به هارلان حمله کرد و او را به باد انتقاد گرفت. انتشار این جزوه از ویتمن اعاده حیثیت کرد و در مردم احساسی از همدردی به وجود آورد. ویتمن در سال ۱۸۷۳ پس از یک سکنه مغزی به کامدن، نیوجرسی رفت تا نزد برادرش جورج زندگی کند؛ و سرانجام در سال ۱۸۸۲ با در آمدی که از چاپ دیگری از مجموعه «برگ‌های علف» به دست آورد، توانست خانه محقری در کامدن خریداری کند. هم در این خانه بود که دوستانش، از جمله گارسیا لورکا و اسکار وایلد، گه گاه به دیدنش می‌آمدند.

ویتمن در ۲۶ ماه مارس ۱۸۹۲ بر اثر ضعف و بیماری‌های پیاپی درگذشت و هرچند در زمان حیات خود اغلب مورد بی‌مهری و اهانت‌های فراوان قرار گرفت و ارزش آثارش نادیده گرفته شد، اما بی‌تردید، می‌توان گفت که او با دید و آوازی کاملاً و منحصرأ امریکائی، چهره شعر و شاعری زمان خود را بکلی دگرگون کرد. از ویژگی‌های بارز سبک شاعرانه ویتمن، شکستن اوزان عروضی، تکرار واژه‌ها، توازی عبارات، بیان محاوره‌ای، و فرم خاصی است که امروزه از آن به عنوان شعر سپید یاد می‌شود.

می‌پنداری برای چه قلم بر کاغذ می‌آورم؟

می‌پنداری برای سرودن چه قلم بر کاغذ می‌آورم؟

برای سرودن شعری در وصف رزمناو خوش ساخت و شکوهمندی

که امروز به تندی از برابر دیدگانم به دور دست‌ها راند؟

برای درخشش روزی که گذشت؟ یا عظمت شبی

که گرداگردم را فرا گرفته است؟

یا جلال فخرآمیز و جلوه شکوهمند شهر پهناوری که مرا در بر می‌گیرد؟

نه؛

من - اما - بر آنم تا، تنها، شعری در وصف دو دوستی ساده دل،

به هنگام جدائی، بسرایم

که امروز آنها را بر اسکله ای میان مردم دیدم.

یکی آویخته بر گردن آن که رهسپار بود،

با شور و شوق می‌بوسیدش،

و دیگری، آن را که ماندگار بود،

در آغوش خود گرفته، سخت می‌فشرده‌اش.

به یک بیگانه

ای عابر بیگانه، نمی‌دانی با چه اشتیاقی ترا نظاره می‌کنم،
تو باید همان مرد یا زنی باشی که به جستجویت بودم،
(پنداری خواب می‌بینیم،)
بی شک با تو در مکانی زندگی شادمانه ای گذرانده ام،
به یاد می‌آورم همه چیز را
همچنانکه سبکبارو سنجیده، پرمهر و پرهیزکار،
از کنار یکدیگر می‌گذشتیم،
با من بزرگ شدی تو و چون پسر یا دختری در بزم بودی
با تو می‌خوردیم و می‌خفتیم،
نه تن تو، تنها، از آن تو مانده است
و نه تن من، تنها، از آن من.
چشم‌ها، چهره، و جسم تو به من شادی می‌بخشد
همچنان که با هم می‌گذریم،
و در عوض، از لذت ریش و سینه و دست‌های من، بر خوردار می‌شوی،
با تو سخنی نباید بر زبان آورم، باید به تو ببندیشم
زمانی که تنها هستم یا در شب تنهایی که چشم از خواب می‌گشایم
باید در انتظار تو بمانم، بی‌گمان، ترا دیگر باره خواهم دید
هشیار می‌مانم تا مبادا ترا از دست دهم.

سرود خویشتن را می‌سرایم من

سرود خویشتن را می‌سرایم من، ترانه انسانی ساده و آزاده،
و بر زبان می‌آورم، اما، واژه دموکراتیک و همگان را.

از سر تا پای پیکر آدمی نغمه می‌سرایم من،
چراکه نه سیمای آدمی به تنهایی در خور ایزد باتوی الهام است،
نه اندیشه اش.
به غایت شایسته تر - به گمان من - تمامی وجود انسانی است.

سرود زندگی عظمت یافته از عشق و تپش و اقتدار را می‌سرایم من،
برای آزادترین کرداری که بر پایه قوانین الهی شکل گرفته،
شادمانه می‌سرایم من
نغمه آسان امروزین را می‌سرایم من.

شب در ساحل

شب‌انگام، کودکی
ایستاده با پدرش در ساحل
و می‌نگرد به جانب خاوران، بر آسمان پائیزی.

بر آن بلند، میان سیاهی،
همچنان که توده‌های تیره ابرهای آزمند و بلعنده گسترش می‌یابند،
و دامنه آسمان را به تندی و عبوسانه می‌پیمایند،
مشتری، این شاه ستاره، با عظمت و آرامش می‌درخشد؛
میان نوار آبی صاف و شفاف که همچنان در سوی خاور باز مانده است،
و خواهران باریک اندام خوشه پروین شناورند،
در همان حوالی، اما اندکی بالا تر.

دخترک دست در دست پدر، در ساحل
به ابرهای بلعنده که با پیروزی فرود آمده
و بی‌درنگ همه چیز را در کام خود فرو خواهند برد،
گریان، می‌نگرد.

«زاری مکن، فرزندم،
زاری مکن، دل‌بندم،
با بوسه‌هایم اشک‌ها را از چهره ات خواهم زدود
ابرهای بلعنده چندان در آسمان نخواهند پائید
و به زودی از آسمان رخت خواهند بست،
و فقط به ظاهر ستارگان را می‌بلعند.
شکیبا باش، مشتری پدیدار خواهد شد و باز، در شبی دیگر،
در آسمان، به تابش خوشه پروین بنگر.
آنها جاودانه اند، تمامی آن ستارگان طلائی و نقره فام،
دیگر بار، خواهند دمید،
ستارگان بزرگ و کوچک باز خواهند درخشید و پایدار خواهند بود،
خورشیدهای پهناور جاودانه و ماه‌های محزون ماندگار،
دیگر بار پر تو خواهند افشاند»

پس ای فرزند دل‌بندم، فقط برای مشتری ماتم گرفته‌ای، آیا؟
زوال ستارگان را به نظاره نشسته‌ای، تنها؟

چیز دیگری هم هست، اما،
(من با بوسه‌هایم ترا تسکین می‌دهم و نجواکنان
با نخستین اشارت، راز و رمز هستی را بر تو می‌گشایم)
چیزی هست حتی جاودانه تر از ستارگان،
(چه بسا تدفین‌ها، چه بسا روزها و شب‌های گذران،)
چیزی حتی پایدار تر از مشتری تابان،
یا خواهران تابناک خوشه پروین
و هر دیگر ماهواره چرخان.»